



## درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۸ آبان ۱۳۹۰

مصادف با: ۲ ذی الحجه ۱۴۳۲

جلسه: ۲۵

موضوع کلی: اشتراک احکام بین عالم و جاهل

موضوع جزئی: ادله - روایات وجوب تعلم

سال: سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

بحث در ادله اشتراک احکام بین عالم و جاهل بود، عرض کردیم چند دلیل بر این مدعا اقامه شده، یکی از ادله روایات بود، روایاتی که برای اشتراک احکام بین عالم و جاهل مورد استناد قرار گرفته بود چند طائفه بودند. طائفه اول روایاتی بود که بر عدم معذوریت جاهل دلالت می‌کرد که آن‌ها را در جلسات گذشته ذکر کردیم، طائفه دوم، روایات دال بر وجوب تعلم است که در جلسه گذشته چهار روایت را عرض کردیم، چهار روایت دیگر هم باقی مانده که آن‌ها را عرض می‌کنیم سپس دلالت این روایات را بر وجوب تعلم بررسی می‌کنیم و در نهایت جمع بندی می‌کنیم که آیا از این هشت روایت می‌توان استفاده کرد که احکام بین عالم و جاهل مشترکند یا نه؟

### روایت پنجم:

قال: سمعتُ ابا عبدالله (ع) يقول: تفقهوا فی الدین فإنه من لم یتفقه فی الدین فهو اعرابیٌ إنَّ الله یتفقها فی الدین و لینذروا قومهم إذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون<sup>۱</sup>، صدر این روایت با جمله «تفقهوا فی الدین» شروع می‌شود، تفقهوا، در واقع امر به تفقه است و امر، ظهور در وجوب دارد، اگر ما باشیم و همین جمله باید بگوییم ظهور در وجوب نفسی تعلم و تفقه دارد لکن تعلیلی در بی این جمله آمده که می‌فرماید: «فإنه من لم یتفقه فی الدین فهو اعرابیٌ»، این جمله در حقیقت تعلیل است برای تفقه و تعلم، اینکه تفقه و تعلم واجب است بخاطر این است که اگر کسی در دین تفقه نکند اعرابی است؛ یعنی جاهل است، ما این ذیل را قرینه می‌گیریم بر اینکه وجوب تفقه که مستفاد از عبارت «تفقهوا فی الدین» است، ارشادی است، نمونه این را در آیه سؤال ذکر کردیم که در این آیه شریفه که خداوند می‌فرماید: «فاسئلوا اهل الذکر إن کنتم لاتعلمون» امر شده به اینکه سؤال کنید در صورتی که نمی‌دانید؛ این جمله ارشاد به حکم عقل یا عقلاء می‌کند؛ یعنی انسان برای رفع جهالت باید سؤال کند و تفقه کند. امر به سؤال به عدم العلم مشروط شده که معنایش این است که اگر سؤال کردید جهالت برطرف می‌شود؛ سیره عقلاء این است که برای رفع جهالت خود به اهل علم رجوع می‌کنند و عقل هم چنین حکمی دارد که جاهل برای رفع جهالت باید به عالم رجوع کند پس وقتی معلوم شد تعلم و تفقه امری است که بین عقلاء رایج است و سیره عقلاء بر این است که جاهل به عالم رجوع می‌کند و عقل هم چنین حکمی دارد اگر در یک دلیل شرعی

<sup>۱</sup>. اصول کافی، ج ۱، کتاب فضل العلم، باب وجوب طلب العلم و الحث علیه، ح ۶.

به تعلم و تفقه توصیه شد؛ معنایش این است که به حکم عقل و عقلاء ارشاد می‌کند. استشهاد به آیه نفر هم که در ذیل روایت آمده است قرینه دومی است بر اینکه این وجوب، ارشادی است، سابقاً در مورد آیه نفر گفتیم که این آیه دلالت بر وجوب نفسی تعلم ندارد چون آیه می‌فرماید: گروهی از شما برای تفقه و تعلم دین کوچ کنید تا وقتی به سوی قوم خود برگشتید آن‌ها را انذار کنید و مردم از انذار شما متحذر شوند، پس یا وجوب ارشادی از این آیه استفاده می‌شود یا وجوب مقدمی، بنا بر اینکه حذر را حذر عملی بدانیم وجوب، مقدمی است و اگر حذر را حذر عملی ندانستیم، وجوب مستفاد از این آیه ارشادی است، بهر حال این آیه بر وجوب نفسی تعلم و تفقه دلالت ندارد که در جلسه گذشته تفصیلاً به آن اشاره کردیم، پس این روایت هم بر وجوب نفسی دلالت نمی‌کند و به قرینه «فانه من لم یتفقه فی الدین فهو اعرابی» بر وجوب ارشادی دلالت دارد که در این صورت نمی‌توان اشتراک احکام بین عالم و جاهل را از آن استفاده کرد.

### روایت ششم:

مفضل بن عمر قال: سمعتُ ابا عبد الله (ع) يقول: «علیکم بالتفقه فی دین الله و لاتکونوا اعراباً فإِنَّه من لم یتفقه فی دین الله لم ینظر الله إلیه یومَ القیامة و لم یزکَّ له عملاً»<sup>۱</sup>، در صدر این روایت به تفقه در دین امر شده، تفقه لزوماً به معنای استنباط و اجتهاد نیست بلکه تفقه و تعلم حتی برای عوام مردم لازم است؛ یعنی بر عامه مردم هم لازم است که احکام را یاد بگیرند ولو مستندات و مدارک احکام را ندانند پس در صدر روایت امر به تفقه در دین شده بعد در ادامه می‌فرماید: در دین تفقه کنید و جاهل نباشید؛ یعنی نتیجه تفقه، خروج از جهالت است لذا به قرینه عبارت: «و لاتکونوا اعراباً» می‌گوییم: «علیکم بالتفقه فی دین الله» ظهور در وجوب ارشادی دارد، اما در ذیل روایت می‌فرماید: «فإِنَّه من لم یتفقه فی دین الله لم ینظر الله إلیه یومَ القیامة و لم یزکَّ له عملاً»؛ کسی که در دین خدا تفقه نکند به دو مشکل گرفتار می‌شود؛ یعنی دو اثر بر عدم تفقه مترتب کرده، می‌فرماید: کسی که ترک تفقه و تعلم کند اولاً: خداوند روز قیامت به او نگاه نمی‌کند و ثانیاً: عملش مزکی نیست، حال این دو اثر که برای ترک تعلم و تفقه ذکر شده بر چه چیز دلالت می‌کند؟ در مورد عبارت: «فإِنَّه من لم یتفقه فی دین الله لم ینظر الله إلیه یومَ القیامة و لم یزکَّ له عملاً» که حکم تعلیل را برای «علیکم بالتفقه» دارد سه احتمال وجود دارد:

### احتمال اول:

احتمال اول اینکه «لم ینظر الله إلیه یومَ القیامة» به عذاب و سخط الهی برای ترک تفقه و تعلم اشاره دارد؛ یعنی کسی که در دین خدا تفقه نکند و تعلم را ترک کند گرفتار عذاب الهی خواهد شد و عبارت: «لم یزکَّ له عملاً» تأکید بر عذاب الهی است؛ یعنی عذاب و سخط الهی شامل حال او خواهد شد و به طور کلی عمل او هیچ ارزشی نخواهد داشت، اگر این احتمال مراد باشد بر وجوب نفسی تعلم دلالت می‌کند، ما در قول به وجوب نفسی گفتیم کسی که قائل است تعلم واجب نفسی است در واقع می‌خواهد بگوید ترک تعلم موجب استحقاق عقوبت است اعم از اینکه مخالفت با واقع پیش بیاید یا

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱، کتاب فضل العلم، باب وجوب طلب العلم، ح ۷.

خیر، نفس یاد گرفتن و تعلم واجب است همانگونه که نماز واجب است که اگر کسی عمداً آن را ترک کند عقاب می‌شود، تعلم هم واجب است و ترک آن عقاب دارد، طبق این قول تعلم نه طریق برای چیز دیگر است و نه مقدمه چیز دیگری است بلکه خودش فی نفسه واجب است و ترک آن عقاب دارد. پس طبق این احتمال ذیل روایت که بر وجوب نفسی دلالت دارد قرینه برای صدر روایت است پس روایت بر وجوب نفسی تعلم دلالت می‌کند.

#### احتمال دوم:

احتمال دوم این است که «لم ينظر الله إليه يوم القيامة» کنایه از محرومیت از مقام قرب الهی است، البته خود محرومیت از مقام قرب الهی یک نوع عذاب عظیم است ولی آن عذاب و عقاب مصطلح که بر ترک واجبات و فعل محرمتا مرتب است با این فرق می‌کند، پس این احتمال در واقع می‌خواهد بگوید کسی که تعلم و تفقه را ترک کند مقام و منزلت او در روز قیامت پائین است؛ یعنی کسی که اهل علم و تفقه است به خداوند نزدیک‌تر است و کسی که معرفتش بیشتر باشد به خداوند نزدیک‌تر است؛ یعنی تفقه و تعلم، یک کمال است، طبق این احتمال کسی که در این دنیا تحصیل علم و تفقه را کنار بگذارد و این کمال را در دنیا از دست دهد در آخرت هم از مراتب کمال اخروی محروم می‌شود، اینکه گفته می‌شود یک ساعت تفکر افضل از هفتاد سال عبادت است یا اینکه مذاکره علمی در شب قدر افضل اعمال شب قدر است - آن علمی که برای انسان خشیت الهی را در پی دارد نه علم اصطلاحی به تهایی - منظور همان تفقه و تعلم و تفکری است که موجب قرب الهی می‌شود، پس تفقه و تعلمی که معرفت حقیقی را در نفس انسان ایجاد کند روز قیامت موجب قرب الهی می‌شود، پس «لم ينظر الله إليه يوم القيامة» در واقع کنایه از محرومیت از مقام قرب الهی است، طبق این احتمال منظور از «لم يترك له عملاً» این است که عمل چنین شخصی عمل کامل و مذکی نیست، طبق این احتمال هم، وجوب نفسی برای تفقه و تعلم ثابت نمی‌شود، البته ممکن است گفته شود تعلم به نحوی دلالت بر مقدمیت برای عمل می‌کند؛ یعنی کسی که تفقه نداشته باشد عمل او کامل نخواهد بود.

#### احتمال سوم:

احتمال سوم این است که «لم ينظر الله إليه يوم القيامة» به عذاب و سخط الهی اشاره دارد و می‌گوید کسی که تعلم و تفقه را ترک کند به عذاب الهی گرفتار خواهد شد لکن «لم يترك له عملاً» قرینه است بر اینکه کسی که تفقه و تعلم را ترک کند عذاب و سخط الهی شامل او می‌شود ولی شمول عذاب بخاطر این است که عمل او نقص دارد، «لم يترك له عملاً» یعنی «لم يقبل منه عملاً»؛ اصلاً عمل چنین شخصی قبول نیست و مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد؛ یعنی وجه عذاب و سخط الهی این است که ترک تعلم منجر به ترک عمل مطلوب شارع می‌شود، تفقه و تعلم برای این واجب است که انسان بتواند وظیفه عملی خودش را درست انجام دهد؛ یعنی واجبات و محرمات افعالش را بشناسد پس تعلم طبق این احتمال وجوب مقدمی دارد؛ یعنی همان گونه که مقدمه برای وصول به ذی المقدمه واجب است در ما نحن فیه هم تعلم برای عمل واجب است.

به نظر ما در بین این احتمالات سه‌گانه احتمالی که اظهر است و می‌توان آن را بر بقیه ترجیح داد همین احتمال سوم است، پس به نظر ما ذیل روایت می‌خواهد بگوید تعلم واجب است ولی وجوب آن مقدمی است چون تعلم بخاطر عمل است که واجب است و گرنه فی نفسه وجوبی ندارد، حال اگر این احتمال مورد قبول واقع نشد و گفته شود در این روایت احتمالات متعددی وجود دارد نتیجه این می‌شود که با توجه به احتمالات متعددی که در روایت داده می‌شود روایت مجمل است و قابل استدلال نیست، پس از این دو روایت، روایت پنجم بر وجوب ارشادی تعلم دلالت می‌کند که در این صورت نمی‌توان با تمسک به این روایت اشتراک احکام بین عالم و جاهل را ثابت کرد و در روایت ششم اگر پذیرفتیم این روایت بر وجوب مقدمی تعلم دلالت می‌کند همان گونه که ما قائل شدیم در این صورت می‌تواند اشتراک احکام بین عالم و جاهل را ثابت کند ولی اگر گفته شود در این روایت احتمالات متعددی وجود دارد در این صورت روایت مجمل است و قابل استدلال نیست.

**بحث جلسه آینده:** دو روایت از روایات طائفه دوم (روایات وجوب تعلم) باقی مانده است که انشاء الله آنها را در جلسه آینده عرض خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»